

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و برزنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

سازمان انقلابی افغانستان
۲۶ اکتوبر ۲۰۱۳

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش چهارم

سازمان انقلابی افغانستان

جوانه های سرمایه داری و تجاوزی که آن را خفه کرد

روزگاری که برادران و پسران تیمورشاه و برادران دوست محمدخان بعد از مرگ دوست محمدخان بر سر مردم افغانستان آورده بودند، اینک فرزندان او نیز مردم افغانستان را در خون غوطه دادند. شیرعلی خان ولیعهد رسمی پدرش بود، اما سردار افضل خان و سردار اعظم خان پادشاهی ولیعهد پدر را نپذیرفتند. شیرعلی خان در پنج سال اول قدرت، ۱۲ بار با برادرانش مصاف داد، در این مدت برادرانش (افضل خان و اعظم خان) موازی به حکومت او در بخشی از کشور پادشاهی کردند. در جنگ برای تصرف قندهار که در قلات رخ داد، سردار محمد امین خان برادر و پسر برادرش سردار محمد علی خان با ۸۰۰۰ نفر به قتل رسیدند. در جنگ بازارک پنجشیر برادر دیگرش فیض محمد خان با ۱۷۰۰ کشته در میدان جنگ به خاک افتاد. این جنگ های خانمانسوز نه به خواست توده های مردم به راه افتاد و نه به نفع آنان بود. این برادران که هر یک از سوی فئودال های خرد و بزرگ حمایت می شدند و برای غصب قدرت به آنان وعده پول و چوکی داده می شد، دهقانان و پیشه وران باید بار این جنگ ها را به شانه می کشیدند که بالاخره هر جنگی به نفع یکی از ستمگران خاندان تمام می شد.

سید جمال الدین افغان در این زمان از کنر در شرق افغانستان سر بلند کرد. او با افکار دینی و پان اسلامیزم به کشورهای اسلامی، مخصوصاً مصر، ترکیه، ایران و هندوستان که نسبت به کشورهای دیگر زمینه بیشتر تکامل سرمایه داری را داشتند و نهضت های مشروطه خواهی در آنها در حال نضج گیری بود، به طور خاصی نگاه می کرد. وی در چارچوب افکار اسلامی خواهان گذار از جامعه فئودالی به سوی مناسبات سرمایه داری بود. در آن زمان پیشرفت و تجدد شرق از نظر مفکرانی چون سید جمال الدین چیزی غیر از پایان دادن به مناسبات فئودالی نبود. اما دربار شیرعلی خان که در کنترل فئودالان بزرگ و سنگتراهای خانواده و بیرون از خانواده قرار داشت، مطمئناً قادر به تحمل افرادی چون سید جمال الدین نبود. وی بالاخره در ۱۸۶۹ از افغانستان خارج شد و برنامه «اصلاحی» اش را به شیرعلی خان داد. رابرت دریفوس نویسنده کتاب «بازی شیطان» در مورد سید جمال الدین چنین نوشته است: «از سال های ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ سید جمال الدین تحت حمایت امپراتوری بریتانیا بود و بنا به اسناد رسمی، دست کم یک بار - در سال ۱۸۸۲ در هندوستان و بنا به سند محرمانه سرویس اطلاعاتی دولت هندوستان - رسماً پیشنهاد داد تا به عنوان مأمور سرویس اطلاعاتی بریتانیا به مصر برود.»

شیرعلی خان که فرد با سواد بود، بعد از سرکوبی اغتشاش برادران، با تشکیل دولت، برای اولین بار فردی به نام سید نور محمد شاه را به عنوان صدراعظم تعیین نمود. علوئاً وزارتخانه های داخله، خارجه، حربیه، مالیه، خزانه، سرمنشی شاه و اداره پست را به میان آورد. شورای دولت نیز به میان آمد که مشتمل بر ۱۲ نفر بود و اعضای آن از سوی شاه تعیین می شدند و حکم شورای کوچکی را داشت. لویه جرگه را با دو هزار عضو تدویر کرد و روی برخورد با برادرش در قندهار صحبت نمود. اخذ مالیات پیشکی را لغو کرد و مأموران مستقیم مالیه تعیین گردیدند. معاش و مصارف عساکر که قبلاً از دهقان و پیشه ور گرفته می شد، رسماً لغو و از خزانه دولت حواله شد. نیروهای مسلح خصوصی ملوک الطوائف لغو و اردوی ۵۰ هزار نفری که شامل نیروی پیاده، سواره و توپخانه می شد، تشکیل و در کنار آن مکتب نظامی که توسط استادان هندی و ترکی تدریس و اداره می شد، تأسیس گردید. همچنین یک مدرسه ملکی که به تدریس علوم معاصر می پرداخت در کابل احداث شد. نخستین بار چاپخانه سنگی در بالاحصار نصب و نشریه «شمس النهار» در ۱۸۷۵ به مدیریت مرزا عبدالعلی خان به نشر آغاز کرد. فابریکه نسبتاً پیشرفته ای به نام «کارخانه» را وارد کرد که تولید آن باروت، تفنگ، کرچ و توپ بود. این کارخانه ماهانه یک توپ تولید می کرد و به این صورت اولین بار در بخش تولید دولتی، کارگران پا به عرصه گذاشتند و نطفه سرمایه داری جوانه زد.

امپراتوری انگلیس که افغانستان را چون دانه ای در میان دو پله آسیاب می دانست و ۴۰ سال قبل برای تصرف آن لشکر کشیده و شکست خورده بود، بالاخره به این باور رسید که افغانستان یا زیر قیمومیت انگلیس یا جزئی از خاک هند بریتانوی و یا با حایل قرار دادن کوه های هندوکش به دو بخش شمال و جنوب تقسیم گردد طوری که شمال به روسیه تزاری و جنوب به هند بریتانوی تعلق گیرد. اما شیرعلی خان که از نیات انگلیس در داخل افغانستان تشویش داشت و جناح سید نور محمد شاه فوشنجی مخالف نفوذ انگلیس در افغانستان بود، بدین سبب در زمان شیرعلی خان باوجود کنفرانسهای که (امباله - مارچ ۱۸۶۹، سمله سپتمبر ۱۸۷۳ و پشاور ۱۸۷۷) تدویر یافت و در آنها تغییراتی نسبت به قرار های انگلیسها در زمان امیر دوست محمد خان و آنهم بیشتر به نفع رقابت های درون خانوادگی بین فرزندان به عمل آمد، در مناسبات فیما بین دولت افغانستان و دولت بریتانیا کدام تغییر اساسی به وجود نیامد. چند بار آمدن هیأت روسی به دربار شیرعلی خان، انگلیس ها را نسبت به او بیشتر بدگمان ساخت و بار دیگر در صدد اشغال افغانستان برآمدند.

انگلیس ها از سه محاذ (کوئته - قندهار، کرم - لوگر و خیبر - جلال آباد) با ۵۶ هزار نیرو و ۱۰۸ توپ به سوی کابل حرکت کردند. شیرعلی خان که ۵۰ هزار سپاه مجهز و معاش خور در اختیار داشت (معاش عساکر با حواله ۴ روپیه در سال از خون و عرق دهقانان و پیشه وران پرداخته می شد)، اینک در برابر سپاه انگلیس طبق ماهیت طبقاتی و خانوادگی و عدم اعتماد بر توده ها، مانند پدرش فرار کرد و با این بهانه که روس ها را وادار به محکومیت انگلیس در تجاوز به افغانستان می سازد، به مزار رفت و پسر مریضش محمد یعقوب خان که پدرش ۷ سال او را در بالاحصار زندانی کرده بود، به صفت والی کابل و نایب خود تعیین نمود. شیرعلی خان بعد از آن که به مزار رسید، از سوی روس ها اجازه ورود به روسیه را نیافت و به این صورت بعد از چندی در مزار بمرد.

انگلیس ها محمد یعقوب خان را به گندمک دعوت کرده و در ۲۶ می ۱۸۷۹ معاهده ننگین ۱۰ ماده ای گندمک را که چیزی جز تسلیمی مکمل افغانستان به انگلیس ها نبود، بر او قبولانند و بر طبق این معاهده کیوناری با ۶۵۰ محافظ در دربار یعقوب خان در بالاحصار جابه جا شد و تمام امر و نهی حکومت را در دست گرفت، اما مردم کابل قیام کرده و کیوناری را با تمام عساکر انگلیس کشتند و بعد جسد کیوناری را آتش زده خاکستر نمودند.

سپاه انگلیس که در سرحدات افغانستان جابه جا شده بود، به خونخواهی کیوناری به کابل رسید و در مسیر راه با نیروهای مردمی افغان درگیری های سختی داشت و تلفات کلانی بر نیروهای انگلیس وارد آمد. جنرال رابرتس قومندان

عمومی نیروهای انگلیس در قلعه شیرپور معسکر گرفت. اما به زودی احساسات مردم افغانستان به ضد اشغالگران شعله ور شد و در کابل، لوگر، شمالی، قلات، قندهار و بالاخره در سرتاسر کشور قیام های عمومی به راه افتاد و در ۱۸۸۰ سپاه هرات به قوماندانی سردار محمد ایوب خان در دشت میوند بر قشون انگلیس ریخت که از ۱۲ هزار انگلیس فقط ۲۵ نفر به معیت سردار سر سپرده شیرعلی خان زنده مانده و خود را به قندهار رساندند. در این جنگ بود که فریاد «ملالی» به درازای تاریخ افغانستان طنین انداخت: که په میوند کی شهید نشوی - خدایرو لالیه بی ننگی ته دی ساتینه. اما ایوب خان با شفاعت مادر سردار کهنل خان که جنرال انگلیس او را مادر خوانده بود، به انگلیس ها ۴۰ روز فرصت داد تا قندهار را ترک کنند، با این فرصت قوای جدید انگلیس به قندهار رسید و بر فوج محمد ایوب خان حمله کرد و آن را شکست داد و این شهزاده با شهادت مزه خانواده بازی را چشید. با آن که لشکریان او مخالف فرصت دادن به انگلیس ها بودند، اما محمد ایوب خان نتوانست شفاعت این زن خویشاوند را رد کند و مردم را به کشتن ندهد.

جنگ ضد اشغال انگلیس را این بار قومندانانی چون محمد جانخان وردک، میر بچه خان کوهدامنی، ملا مشک عالم، ملا عبدالغفور لنگری، جنرال غلام حیدرخان وردکی، جنرال غلام حیدرخان چرخ، محمد ایوب خان و صدها قومندان محلی دیگر رهبری می کردند. بالاخره امپراتوری انگلیس در یک سال و نه ماه بعد از تهاجم به افغانستان شکست خورد و چون توده ها از رهبری و تشکیلات مردمی برخوردار نبودند، عبدالرحمان خان (پسر محمد افضل خان نواسه دوست محمد خان) از بخارا رسید و در رأس جنبش ۱۰۰ هزار نفری مسلح مردم در شمال و شمالی قرار گرفت و در سازش با انگلیس ها در ۱۸۸۰ بر اریکه قدرت تکیه زد و حکومت مطلقه فئودالی را با قیمومیت انگلیس بساخت که بعد با خون و آتش استحکام یافت.

در دو بار تجاوز انگلیس به افغانستان، مبارزه مردم برای اخراج آنها که با رنگ جهاد و دین همراه بود و بعداً شکست انگلیس ها که چون در استعمار و شرایط تاریخی دو زمان تغییر اساسی به وجود نیامده بود، در عمومیات این تجاوز و شکست و بالاخره به حکومت رسیدن یکی از فئودالان خونخوار و قلاده بند استعمار شباهت های کاملی وجود داشت، انگلیس ها همان تجاوز را تکرار کردند و در برابر آن مردم افغانستان با همان رهبران محلی به پا خاستند و فئودالان خاندان پاینده خان (بار اول پسرش دوست محمد خان و بار دوم نواسه اش عبدالرحمان خان) بر آتش خشم مردم آب سرد خفت تسلیمی ریختند و با چنین قیمومیتی از سوی دشمن شکست خورده، قدرت را به دست آوردند. توده های زحمتکش افغانستان در این دو درگیری با سر و مال از دشمنان طبقاتی فئودال شان پیروی کردند و در هر دو بار نه رهبر زبده مردمی و نه تشکیلات توده نی وجود داشت و بالاخره توده های دهقان و پیشه ور نه تنها چیزی به دست نیاوردند بلکه همان فئودالان ستمگر و استثمارگر بار دیگر به قدرت رسیدند و این شاهان هر دو بار رهبران محلی ضد انگلیس را به پای انگلیس ها قربانی کردند و سردار دوست محمد خان، سردار اکبر خان، سردار عبدالرحمان خان، سردار شمس الدین خان و سرداران و طنفرش دیگر تا توانستند برای به سلامت کشیدن قوای انگلیس از افغانستان خدمت کردند.

این دو درگیری خونین نشان داد که اگر توده های زحمتکش رهبرانی از خود نداشته باشند و سکان رهبری را به دشمنان طبقاتی خود بسپارند، با وجود تمام خون هائی که به پای درخت آزادی اهداء می کنند، نه تنها به چیزی نمی رسند بلکه بدتر از گذشته با تیغ دشمنان طبقاتی نو به قدرت رسیده سلاخی می شوند. بسیاری از فئودالانی که پایه استعمار را می ساختند، از مقابل دشمن در میدان جنگ گریختند، بعد به دشمن تسلیم شدند، معاهده امضاء کردند و بار دیگر به وسیله استعمار به قدرت رسیدند، قلاده مزدوری به گردن آویختند، به «افتخار» مستمری استعمار رسیدند، دست به سرکوب زحمتکشان زدند و به اثبات رساندند که برای استقرار قدرت طبقاتی و خانوادگی پای استعمار را می بوسند و با سرکوب زحمتکشان نشان دادند که نماینده طبقه خاصی برای سرکوب طبقه دیگری اند.

رژیم عبدالرحمان خان نمونه تپیک حاکمیت فئودالی بود که در آن استبداد فئودالی، قبیله ئی و خانوادگی با هم در آمیخته و قدم های کوچکی که شیر علی خان در تکامل سرمایه داری به پیش گذاشته بود، با خون و خدعه از حرکت باز ماند. این حاکمیت به سرکوب خونین دهقانان، فئودالان رقیب، ملیت های غیر پشتون و پشتون (عبدالرحمان خان از مردم شینوار کله منار ساخت) و زنان می پرداخت و رسماً دست خانواده و حاکمان موافق فئودال را در چپاول توده های مردم باز گذاشت. هست و بود مخالفان را مصادره و از فروش زنان مناطق مفتوحه که از سوی روحانیون خاین «دارالحرب» نامیده می شدند، خزینه اش را می انباشت و از متباقی مردم مناطق «دارالحرب» جزیه می گرفت. بعد از تیمورشاه، حاکمیتی که با ریختن خون هزاران توده محروم دهقان و پیشه ور ساخته شده بود و طی ۸۷ سال در اثر رقابت ها و سگ جنگی های فرزندان تیمورشاه، بعد فرزندان پاینده خان و بالاخره پسران دوست محمد خان از میان رفت، حکومت ملوک الطوائف بسیاری به میان آورد و شیر علی خان تا حدی آن را بار دیگر سامان داد، اما تجاوز دوم انگلیس بنیاد آن را فرو ریخت که اینک با شمشیر خونچکان عبدالرحمان خانی بار دیگر حاکمیت فاشیستی فئودالی با تضعیف ملوک الطوائف احیاء گردید.

اداره عبدالرحمان خان که بر مأموران گوش به فرمان، نظامیان، استخبارات، قضات گوش به فرمان، مالیات اجباری، سرکوب بیرحمانه توده ها و مستمری انگلیس استوار بود، بر فرق همه امیر و خانواده او قرار داشت. امیر در تمام امور نه با کسی مشوره می کرد و نه مجلس مشاوری داشت. خودش پادشاه، صدراعظم، فرمانده کل سپاه، قاضی القضاات، وزیر خارجه، وزیر مالیه و خزانه دار کل بود. در اکثر ولایات پسران کاکا و نزدیکان خانوادگی او حاکم بودند و برای تمام مردان محمدزائی ماهانه ۴۰۰ روپیه و برای زنان آنان ماهانه ۳۰۰ روپیه مستمری می پرداخت و همچنین از پرداخت هر نوع مالیه معاف بودند. پسر ارشد او حبیب الله بر اردو و پسر دومش نصرالله بر مالیه و پول نظارت داشت. سران محمدزائی در ۱۸۸۶ عهد نامه ای به شاه تقدیم و لقب «ضیاء الملت والدین» را به او اعطاء کردند و شاه به خاطر این لقب ۲۶ اسد را جشن «اتفاق ملت» نامید و این سران به عنوان نماینده تمام ملت جا زده شدند. با این که عبدالرحمان خان در برابر شاخه های پشتون غیر محمدزائی و ملیت های دیگر تعصب خاصی داشت، اما فئودالان موافق ملیت های دیگر را قدر می نمود و از مالیه و سیورسات معاف می داشت. با این که در برابر ملیت هزاره جنایات چنگیزی انجام داد، اما برای سلطان علی خان هزاره ماهانه ۴۳۰۰ روپیه و ۵۴ خروار گندم مستمری می داد.

عبدالرحمان خان با پیروی از دوست محمد خان با تمام قومندانانی که در برابر انگلیس جنگیده بودند، دشمنانه برخورد کرد. بعضی از آنان را کشت و عده ای را مجبور به فرار کرد. محمد جانخان وردک را که در مرکز ثقل این مقاومت قرار داشت اعدام و نام مشک عالم را موش عالم گذاشت و بیش از یکصد تن از قومندانان ضد انگلیس از جمله میر بچه خان به هند فراری شدند.

عبدالرحمان خان برای استحکام اداره خونریزش رساله هائی نوشت و قواعد خاصی را مطرح ساخت، از جمله برای ادارات قانون «دستورالعمل حکام و ضباط» را نوشت که در آن شرایط کار و انضباط اداره ذکر شده بود. قانون «اساس القضاات» که قاضی ها از آن پیروی می کردند، قانون «شهاب الحساب» که محاسبین مکلف به پیروی از آن بودند و برای این که مردم از نظر شرعی خود را مکلف به پرداخت مالیه بدانند، رساله «مرات العقول» را نشر کرد و برای این که عساکر خود را مکلف به خدمت شاه و جهاد بدانند، رساله «تاجیه و هدایت الشجعان» نوشته شد. به این صورت اداره عبدالرحمان خان از نظمی برخوردار بود که در نهایت نفع آن به شخص شاه و خانواده او می رسید.

عبدالرحمان خان برای ایجاد و حفظ چنین نظامی ضرورت به اردوی قوی داشت. تعداد نفرات اردوی او به ۹۶۴۰۰ نفر می رسید که شامل سواره، پیاده، گارد و توپچی بود. معاش عسکر ماهانه ۸ روپیه تعیین شد و در عقب این اردو

نیروی ۶۰ هزار نفری دیگری قرار داشت که ۳۰ هزار آن شامل پولیس و ژاندارم و ۳۰ هزار دیگر «خوانین سواران» یا افراد مسلح خوانین بودند. این خوانین با این همه افراد مسلح هم حاکمیت خود را در منطقه و هم حاکمیت مرکزی را تحکیم می کردند. دولت در این دوره در برخی مناطق مردم را مجبور می ساخت که هر ۱۰۰ خانه برای شان «اربابی» تعیین کنند. دولت برای این خوانین مستمری می پرداخت. مثلاً یکی از این خوانین در بدل ۱۷۵ نفر مسلح سالانه ۴۸ هزار روپیه و ۳۷ خروار گندم به دست می آورد که تمام این پول ها از مالیات پرداخت می شد. عبدالرحمان خان مالیه را دو چند کرد. هر ملاک مالیه منطقه خود را به زور گرفته و به گدام دولت تحویل می داد. بنیادخان مالستانی از رعایای منطقه خود سالانه ۴ هزار گوسفند، ۱۱۰ سیر روغن، ۱۳۷ خروار گندم و چندین سیر پشم مالیه می گرفت، اما به دولت سالانه فقط ۴۰۰ گوسفند تحویل می داد.

در زمان عبدالرحمان خان «ماشین خانه» به کابل آورده شد که در آن ۴۰۰۰ کارگر کار می کردند. ماشین خانه توپ، تفنگ، باروت، شمشیر، سیلوه و لباس عسکری تولید می کرد. کالاهای مختلف تولید انگلیس، توسط تجار هندی وارد افغانستان می شد و از ایران و روسیه هم سیل کالا به داخل افغانستان جاری بود؛ دولت از این واردات مالیه می گرفت و به این صورت تلاش داشت تا بخش تجاری را تقویت نماید و چون امنیت در راه ها کاملاً تأمین بود، لذا تجار بی هیچ مشکلی کار می کردند. دولت در مشهد، پشاور و کراچی نمایندگی های تجاری باز کرد و با دستگاه استخبارات قوی و استبداد و شکنجه های قرون وسطائی، کسی توان فساد را نداشت و دولت برای تاجران از ۵ تا ۵۰ هزار روپیه قرض بدون سود می داد و به این صورت اهل حرفه و تولید داخلی در کشور ورشکست شدند، اما زمینه تبارز بورژوازی تجاری روز تاروز مساعدتر می گشت.

عبدالرحمان خان که استخبارات مقتدر و در میان زنان، مردان، اراکین دولتی و غیردولتی جاسوسان بسیاری داشت، هر صدای مخالفی را با قین و فانه، چشم نشتر زدن، در سیاه چال انداختن، لت و کوب، شکم دریدن، چشم کشیدن، مثله کردن، سنگسار، قطع اعضاء و غیره جواب می داد. مردم از نام «شش کلاه» و «نام گیرک» می ترسیدند و گاه که عبدالرحمان خان کسی را احضار می کرد تا رسیدن به دربار سکنه می کرد و آنانی را که از ولایات می خواست هنوز به کابل نرسیده، مردم فاتحه اش را می خواندند. وقتی عبدالرحمان خان مُرد در زندان های او ۱۲ هزار مرد و ۸ هزار زن زندانی بودند.

اولین بار در زمان عبدالرحمان خان در افغانستان تشکلی به نام «انجمن علمای افغانستان» ساخته شد که مرکز فعالیت آن مدرسه شاهی کابل بود و در رأس آن قاضی سعدالدین قرار داشت. عبدالرزاق اندری، قاضی بابا مراد، سید غلام محمد چهار باغی، احمد جان تاهی و دیگران اعضای رهبری انجمن بودند. این انجمن در حقیقت بازوی دینی شاه بود که برای تمام جنایات او عیای شرعی می دوخت و برای ادامه حکومت جنایت پیشه او، شب از روز نمی شناخت. همین انجمن بعد از حمله عبدالرحمان خان بر هزاره جات فتوای تکفیر طوایف هزاره را صادر نمود و به افسران اردو دستور کشتن و چپاول هزاره ها را داد و فتوا داد که هر قدر از مال، مرد، زن، پسر و دختر این قوم کافر را غنیمت گرفتید، از پنج حصه یک حصه آن را به دولت و چهار حصه از خود تان باشد. بر مبنای همین فتوا اکثر مردم هزاره مورد تاخت و تاز قرار گرفتند و چون منطقه هزاره جات «دارالحرب» اعلام گردید، لذا در تاراج دختران هزاره دست افسران اردو باز گذاشته شد.

با چنین استبدادی قیام های بسیاری به ضد حاکمیت عبدالرحمان خان به وقوع پیوست که برخی در اثر رقابت های فئودالی و بخش دیگر قیام های دهقانی بودند که در آنها دهقانان و پیشه وران نقش اساسی داشتند. اما به خاطری که این قیام ها رهبری توده ئی نداشتند و تا آن زمان تشکل پذیری ها و قیام ها در قالب فرهنگ فئودالی انجام می شد، لذا تمام آنها به وسیله عبدالرحمان خان سرکوب شدند. بعد از مرگ ملا مشک عالم فرزند او به ضد سازش

شاه با انگلیس ها در اندر قیام کرد و بعد که این قیام سرکوب شد، یک هزار اندری اسیر و به دستور امیر همه گردن زده شدند و از سرهای شان در کابل منار ساختند. مهمترین این قیام ها در هزاره جات بود که عبدالرحمان خان و عبدالقدوس خان آن را با تضاد طبقاتی، ملیتی و مذهبی درآمیخته و طوری که گفتیم چون انجمن علماء همچو سگ پاسبان درگاه عمل می کرد، این سرکوب را جنبه شرعی داده، از کله هزاره ها منارها بنا نهاد و بیش از ۱۲ هزار زن و دختر هزاره چپاول و در بازارهای پشاور و پنجاب به فروش رسیدند، تا جایی که دولت از فروش کنیزهای هزاره مالیه گرفت. بسیاری از هزاره ها فرار کرده و بعد از آن که عفو عمومی اعلان شد، از ۲۰ هزار خانواده بهسودی فقط ۶ هزار دوباره برگشتند. از روی این می توان عمق جنایات حکومت عبدالرحمان خانی را در هزاره جات حدس زد.

عبدالرحمان خان بعد از این همه سرکوب تلاش کرد که مرزهای کشور را مشخص سازد و در ۱۸۹۳ سرحد جنوبی و جنوب غربی افغانستان به طول ۲۴۳۰ کیلومتر را با انگلیس ها معامله کرد و قسمتی از خاک افغانستان را زیر نام معاهده دیورند به انگلیس ها بخشید. وی که با خون و خدعه حاکمیت فئودالی خود را تثبیت نمود، بالاخره در ۱۹۰۱ بمرد و در کابل دفن شد، اما مردم بعد از چند شب قبر او را آتش زدند و پسرش مجبور شد محافظان قبر او را دو چند سازد. دولت پوشالی کنونی چون حامی طبقات حاکم است، در تلاش بازسازی مقبره این شاه خاین می باشد.